

سیمای پیامبر اعظم^(ص) در دیوان خاقانی شروانی

* جهانگیر صفری

** روشنگ رضائی

چکیده

زندگی، سیرت و صورت حضرت رسول اکرم^(ص) همچون خورشیدی درخشان برای بشریت محسوب می‌گردد و شعاع آن در جان و ذهن و زبان مسلمانان جلوه خاصی دارد. در این مقاله تلاش شده است سیمای حضرت رسول اکرم^(ص) در دیوان خاقانی بررسی و تحلیل شود. ابتدا با استفاده از منابع و مراجع اشاره‌ای مختصر به حوادث تاریخی و خصائل فردی و اجتماعی آن حضرت و زندگی مبارک ایشان شده و سپس شواهد شعری مناسب از دیوان خاقانی ذکر گردیده است. همچنین به مواردی از جلوه‌های سخنان و احادیث آن حضرت در شعر خاقانی توجه شده و با توجه به نمونه‌های متعدد و متنوع شعری در این خصوص در دیوان خاقانی، می‌توان توجه و ارادت خاقانی را به دین و حضرت رسول^(ص) دریافت و گفت که خاقانی با استفاده از زندگی و سخنان حضرت رسول^(ص) غنایی خاص به شعر خود بخشیده و آن را متبرک ساخته است.

واژگان کلیدی: پیامبر اعظم^(ص)، اشعار خاقانی، احادیث، معراج، مدح.

مقدمه

بر اساس پژوهش‌های تاریخی، شعر فارسی در حدود سه قرن بعد از اسلام متولد شد. (ر.ک. صفا، ج ۱: ۱۶۵) و در قرون چهارم و پنجم به شکوفایی رسید. در طول این چند قرن مردم ایران و به خصوص اهل علم و دانش و شاعران و نویسندگان بدون شک با حکایات و داستان‌ها و روایات پیامبران و به ویژه با صفات و خصایل و تاریخ زندگی حضرت رسول^(ص) آشنایی کافی پیدا کرده بودند و هنگامی که شاعران این دوره به تلمیح یا تصریح در باره پیامبر و زندگی او سخن می‌گفتند مخاطبان آنها به مقدار زیادی سخنان آنها را در می‌یافتند و می‌فهمیدند.

مدح و ستایش سرور کاینات، حضرت محمد^(ص) بدون شک مختص به خاقانی نیست و از ابتدای بعثت آن حضرت، شاعرانی که به آیین او دل بسته شدند و افتخار پیروی آن حضرت را یافتند مدایح و مناقب آن حضرت و خاندانش را زیور و زینت دفتر و دیوان خود ساختند.

شاید بتوان حکیم کسایی مروزی، شاعر معروف سده چهارم هجری را در شمار قدیمی‌ترین شاعرانی دانست که در شعر خود به مدح و ستایش و منقبت پیامبر و خاندان او پرداخته است. (ر.ک. شعار، ۱۳۷۱: ۱۹) همچنین در دیباچه پنج‌گنج نظامی با توصیفات بسیار زیبایی در مدح و منقبت حضرت رسول^(ص) روبرو می‌شویم و می‌توان ترکیب بند مشهور جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی را نیز نمونه‌ای بسیار زیبا از این نوع شعر به حساب آورد. علاوه بر آنچه گفته شد دیوان‌های شعر اکثر شاعران فارسی زبان تا به امروز مزین به مدح و منقبت حضرت رسول بوده است. «ستایش شاعران در وصف پیغامبر تا دوره معاصر همواره شیوه مختار و سنت معتاد سخن سرایان ایرانی بوده و مشهورترین منظومه قرن اخیر، ترکیب بند معروف شاعر استاد ادیب‌الممالک فراهانی (۱۳۳۶-۱۲۷۷ هـ.ق) در تهنیت ولادت پیامبر اکرم^(ص) است» (دامادی، ۱۳۶۹: ۷۸).

همان طور که ذکر شد بسیاری از شاعران و نویسندگان در اشعار خود از تاریخ و اندیشه‌های بلند اسلامی از جمله تاریخ زندگی حضرت رسول^(ص) استفاده کرده‌اند. خاقانی شاعر بزرگ قرن ششم نیز از این نعمت بی‌نصیب نبوده است. او نیز جلوه‌هایی از حکمت و اندیشه‌های اسلامی و صفات و خصال حضرت رسول^(ص) را در آثار خود متجلی ساخته است.

افضل‌الدین بدیل خاقانی معروف به حسان عجم در شهر شروان متولد شد. تا سن ۲۵ سالگی تحت حمایت عم خود کافی‌الدین عمر، طبیب و فیلسوف، قرار داشت و از محضر وی کسب فیض می‌کرد.

«خاقانی از جمله بزرگ‌ترین شاعران قصیده‌گوی و از ارکان شعر فارسی است. قوت اندیشه و مهارت او در ترکیب الفاظ و خلق معانی و ابتکار مضامین جدید و پیش‌گرفتن راههای خاص در توصیف و تشبیه مشهور است و هیچ قصیده و قطعه و شعر او نیست که از این جهت تازگی نداشته باشد» (صفا، ۱۳۳۹: ۷۸۲). از دیوان خاقانی به روشنی برمی‌آید که خاقانی مرد دین است. بخشی از اشعار او قصایدی را تشکیل می‌دهد که بیانگر اعتقادات مذهبی اوست که در توحید، موعظه و نعت رسول اکرم (ص) بیان کرده است. «این شاعر استاد که مانند اکثر استادان عهد خود به روش سنایی به زهد و وعظ نظر داشته، بسیار کوشیده است که از این حیث با او برابری کند و در غالب قصاید حکمی و غزل‌های خود از آن استاد پیروی نماید و شاید یکی از علل این امر ذوق و علاقه می‌باشد که در اواخر حال به تصوف حاصل کرده و به قول خود در سی سال چند چله نشسته است» (همان: ۷۸۳).

با توجه به شعر خاقانی می‌توان او را شاعری دیندار و تصوف پیشه ذکر کرد که نمادهای این ویژگی در شعر او کاملاً آشکار است و شعر او به همین جهت با عناصر و نمادهای دینی به خصوص اشارات به زندگی و سیرت و صورت حضرت رسول آمیخته است و اشعار فراوانی در این خصوص سروده است.

هر داستان که آن نه ثنای محمدی است داستان کاهنان شمر آن را، نه داستان
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۳۵)

حضرت رسول مقام و منزلتی بی‌بدیل در شعر خاقانی دارد. در این خصوص کافی است که به این دو بیت از مثنوی *تحفة العراقین* که پس از گزاردن فریضه حج و زیارت مکه مکرمه و شرح مسافرت به عراق عجم و عرب و مکه معظمه سروده شده است توجه شود:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| از احمد تا احد بسی نیست | میمی به میان حجاب معنی است |
| آن میم جهان شمر چو برخاست | احمد به حساب احد بود راست |

(خاقانی، ۲۵۳۷: ۷۲)

توجه ویژه خاقانی به زندگی و احادیث حضرت رسول^(ص) شعر او را آراسته و غنایی خاص به آن بخشیده است. «ستایش پیامبر و کعبه زمینه‌ای گسترده از سخن خاقانی را دربر می‌گیرد. بلندترین و شیواترین ستایش‌ها از این دو، در پهنه ادب فارسی از آن اوست، شاعر شروان، چونان باورمندی پرشور، پیامبر را می‌ستاید و کعبه را بزرگ می‌دارد» (کزازی، ۱۳۷۴: ۲۰۱). خاقانی در این مقوله نیز همانند بسیاری از مقولات دیگر شعری صاحب ابتکار و نوآوری است و شاید بتوان گفت بی‌مانند است. «در قصیده‌هایی که انگیزه آنها غیرت دینی و عشق شاعر به پیامبر اسلام^(ص) و خانه کعبه است - بیش از ده چکامه بلند - با طرح‌ها و مضامینی روبرو می‌شویم که گاه یکسره تازگی دارد و پس از خاقانی هم نظیر آنها نه در فارسی و نه در عربی سروده نشده است» (مؤید شیرازی، ۱۳۷۲: مقدمه، ص.د). و هر چند بلند پروازی خیال از ویژگی‌های برجسته شعر خاقانی برشمرده شده است، «ولی آن گاه که خاقانی در برابر عظمت رسول‌الله^(ص) سر تعظیم فرو می‌آورد او خود نیست که از خودی خود رها می‌شود گویی در شعرش محو می‌شود و خود جوهر شعر می‌گردد و جزاله‌ای از احساس و فروغی از خیال چیز دیگری از آن همه گفته و سروده دیده نمی‌شود» (اردلان جوان، ۱۳۶۷: ۹) و بالاخره اینکه «بهره‌گیری از داستان پیامبران در شعر خاقانی از نظر کمی و کیفی تحول و تنوع چشمگیری پیدا می‌کند. فرهنگ لغوی وسیع، آشنایی همه جانبه با علوم عصر، زندگی پرماجرا و پرازنیش و نوش، همراه با تخیلی نیرومند، شعر خاقانی را گذشته از تنوع ادبی و تنوع مضمون و تصویر، شعری زنده و با روح کرده است... [خاقانی] در دین تعصب می‌ورزد و سفر پر رنج و مشقت حج را دوبار طی می‌کند و در ستایش کعبه و مدح پیامبر اکرم^(ص) عشق و علاقه بسیار خود را به حضرت رسالت و خانه خدا و دین اسلام آشکار می‌گرداند» (پورنامداریان، ۱۳۶۹: ۱۷).

مقاله حاضر نتیجه پژوهشی است مفصل، در خصوص سیمای پیامبر اکرم^(ص) در دیوان خاقانی که تلاش نموده ابیاتی را که مربوط به آن حضرت در دیوان خاقانی وجود دارد استخراج و طبقه‌بندی نماید و با عناوینی مناسب ارائه دهد. در ادامه بحث، برخی عناوین و نمونه‌های شعری برگزیده با اشارات و توضیحات لازم آورده می‌شود.

ولادت حضرت رسول (ص)

در هنگام میلاد رسول خدا (ص) اتفاقات شگرفی به ظهور رسید. از جمله: «ایوان کسری لرزید و سیزده یا چهارده کنگره آن فرو ریخت، دریاچه ساوه فرو نشست، آتشکده فارس خاموش شد، با آنکه هزار سال بود خاموش نشده بود و بتها همگی به رو در افتاد» (آیتی، ۱۳۶۶: ۵۶ و ۵۵).

خاقانی در بیت:

گه ولادتش ارواح خوانده سوره سور ستاره بست ستاره، سماع کرد سما
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۶)

در حقیقت اشاره می‌کند که شادمانی به سوره‌ای مانند شده که ارواح همواره آن را می‌خوانند و از ولادت فرخنده پیامبر (ص) طربناکی چنان است که ستاره ستار می‌بندد و آواز بر می‌آورد و آسمان به پای کوبی می‌پردازد. همچنین در این بیت به فرو ریختن بتها اشاره می‌کند که طبق روایت‌ها به رو در افتادند.

عجب نی گر شب میلاد احمد نگوسار آمد اصنام برهمن
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۹۷)

بحیرای راهب

بحیرا (در آرامی به معنی گزیده و دانشمند است) یا سرجیوس همان راهب نصاری است که وقتی محمد (ص) کودک بود و به شام رفته بود مقام نبوت را برای او پیش‌گویی کرد (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۸۲). «این سفر در دهم ربیع‌الاول سال سیزدهم واقعه فیل اتفاق افتاد» (آیتی، ۱۳۶۶: ۶۲).

بحیرا به ابوطالب اخطار می‌کند که او را از خشم یهود به دور نگاه دارد، مبدا که به او صدمه‌ای بزنند. در این بیت تلمیحی به داستان بحیرا و دیدار وی با پیامبر دیده می‌شود و مهر پیامبر در جان بحیرا این گونه بیان شده است:

خط کفش حرز شفا؛ تیغش، در او عین الصفا

چون نور مهر مصطفی جان بحیرا داشته
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۵۴۴)

همچنین خاقانی در قصیده‌ای دیگر که در مرثیه عم خود کافی‌الدین عمر آن را سروده با تلمیح به داستان بحیرا و پیامبر اشاره دارد:

کو پیمبر تا همی سوگ بحیرا داشتی؟ کو سکندر تا به مرگ برهمن بگریستی
(همان: ۵۸۵)

در حقیقت بحیرا و برهمن استعاره‌هایی هستند از کافی‌الدین عمر.

دعوت سران حکومت‌ها به اسلام

سیره‌نویسان نخستین، با یکدیگر اتفاق نظر دارند که پس از فتح مکه، رسول خدا^(ص) نامه‌هایی را برای پادشاهان کشورهای همسایه که عبارت بودند از قیصر روم، کسری پادشاه ایران، نجاشی پادشاه حبشه، مقوقس حاکم مصر فرستاد. همه این افراد بجز کسری بر دین مسیحیت بودند.

«هراکلیوس اول (هرقل) امپراتور روم شرقی متولد در حدود ۵۷۵ میلادی، جانشین فکاس و با خسرو پرویز پادشاه ساسانی جنگ کرد» (سجادی، ۱۳۷۴: ۱۶۱۱).

خاقانی در بیته خود را به هرقل مانند کرده است، زیرا تاریخ‌نگاران برآنند که هرقل در دل اسلام را پذیرفته بود اما از بیم مردم خویش آن را آشکار نمی‌کرد.

در تاریخ گزیده آمده است: «دحیة بن خلیفه را به هرقل قیصر روم فرستاد. اسلام در

خفیه قبول کرد و از رومیان نهان داشت و نامه را نیکو جواب نبشت» (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۴۹).

هر قلم، مهر نبی و رزم و دشمن دارم تاج و تختی که مسلمان شدنم نگذارند
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۸۷)

در این بیت خاقانی ضمن اشاره به داستان تاریخی هرقل، خود را در مهر ورزیدن به حضرت رسول اکرم^(ص) مانند هرقل می‌داند. همچنین به پاره شدن نامه حضرت رسول^(ص) به دست خسرو پرویز اشاره می‌کند.

نامه مصطفی درد پرویز جامه جان او پسر بدر

(همان: ۱۱۵۰)

در تواریخ آمده است چون رسول خدا^(ص) خبر یافت که خسرو نامه‌اش را پاره کرده است، فرمودند: «خدایا پادشاهیش را پاره پاره ساز» خاقانی در این بیت کشته شدن خسرو به دست پسرش را نتیجه گستاخی او در دیدن نامه حضرت رسول^(ص) می‌داند.

معراج

«عروج رسول اکرم^(ص) که در نگاشته‌های منظوم و منشور فارسی «معراج» نامیده

می‌شود، شامل دو قسمت به هم پیوسته و دو عنوان است که قسمت نخستین را «اسراء» می‌خوانده‌اند و قسمت دوم را که دنباله قسمت نخستین است معراج.

اسراء، بردن رسول (ص) است در شب از مسجد حرام تا بیت‌المقدس، که در نخستین آیه از سوره اسراء از آن یاد شده است.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

پاک و منزّه است خدایی که در مبارک شبی بنده خود را از مسجدالحرام به مسجدالقصی که پیرامونش را مبارک و پر نعمت ساخت سیر داد تا آیات خود را به او بنماید که خدا به حقیقت شنوا و بینا است.

اما معراج، که در لغت به معنای نردبان و وسیله عروج است. بردن رسول (ص) است از بیت‌المقدس به سوی آسمان و رؤیت آیت کبری» (مایل هروی، ۱۳۶۶: ۴۴ و ۴۳)

ماجرای معراج رسول اکرم (ص) پس از آنکه در سیره‌های مربوط به آن حضرت (ص) آمد و در تفاسیر قرآن کریم، ذیل آیات مربوط به معراج تعبیر گردید، بر ادیبان و سخنوران مسلمان فارسی زبان، تأثیری شگرف گذاشت و سبب پیدایش آثار ادبی در تفسیر و تعبیر معراج رسول (ص) به زبان فارسی شد. در واقعه معراج و رفتن رسول خدا (ص) به آسمان‌ها نمازهای پنج‌گانه بر وی واجب گردید. بسیاری از مورخان واقعه اسراء (رفتن از مسجدالحرام به مسجدالقصی) و معراج را در یک شب دانسته‌اند.

خاقانی در مثنوی تحفة العراقین در توصیفی زیبا درباره معراج می‌گوید:

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| میدان ازل ندیده یاری | بر پشت فلک چنو سواری |
| آن شب که سپهرش آفرین کرد | کاحسنت زمانش هم زمین کرد |
| احمدبه چنین براق میمون | زین دارالحرب راند بیرون |
| ز اقلیم حدوث پر گرفته | راه ملکوت بر گرفته |
| بی پرده در آن منازل نور | با معتکفان بیت معمور |
| آموخته عصمت انبیا را | آمیخته شربت اصفیا را |
| بگذشته زهفت ششدر تنگ | زندان سه بعد و صحن دورنگ |

(خاقانی، ۲۵۳۷: ۷۲-۷۳)

همچنین خاقانی در دیوانش با تعبیرات و تمثیلاتی نازک قصه معراج خاتم النبیین

محمد مصطفی را بیان کرده است:

آن شب که سوی کعبه خلت نهاد روی
این غولدار بادیه را کرد زیر پا
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۴)

کعبه خلت تشبیه است و غولدار بادیه جهان خاک که آن را بیابانی می‌داند که مایه گمراهی است. غول به تنهایی می‌تواند استعاره از خواهش‌های تن باشد. روی نهادن و زیر پا کردن هم درنوردیدن است.

خاقانی در این بیت از معراج پیامبر^(ص) سخن گفته است (ر.ک. کزازی، ۱۳۸۰: ۱۳).
و یا در این ابیات:

از شیب تازیانه او عرش را هراس
وز شیبه تکاور او چرخ را صدا
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۵)

شیبه تکاور می‌تواند اشاره به رفر ف باشد که از نور اخضر بود و رسول اکرم^(ص) را تا حدود عرش رسانید.

وز بر فلک سوار برآید، چو مصطفی
زین بر براق رفعت والا برافکند
(همان: ۱۹۷)

غازی مصطفی رکاب آن که عنان زنان رود
با قدم براق او، فرق سپهر چنبری
(همان: ۵۹۱)

وز پی احمد براقی کن ز نور
پس برای چرخ پیمایی فرست
(همان: ۱۱۱۸)

خود جنیبت به درش داشته بینند براق
کز صهیلیش، نفس روح معلا شنوند
(همان: ۲۱۲)

هر کجا نعلی بیندازد براق طبع من
آسمان زو تیغ بران سازد از بهر قضا
(دیوان: ۳۲)

در ابیات فوق به براق اشاره شده که مرکب نخستین آن حضرت است که در شب معراج ایشان را تا بیت‌المقدس برد و در آخرین بیت نیز طبع خود را به براق تشبیه نموده است.

در بیت:

ره رفته تا خط رقم اول، از خطر
پی برده تا سر افق اعلی، از علا
(همان: ۱۵)

که این بیت تلمیحی است به آیه وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى (سوره نجم، آیه ۷) و آن رسول

در افق اعلای کمال بود.

همچنین در ابیات زیر خاقانی به واقعه معراج اشاره دارد:

ز آن سوی عرش رفته، هزاران هزار میل خود گفته: این انزل؟ و حق گفته: هیهنا!

(همان: ۱۵)

تأثیر معراج خاتم الانبیاء^(ص) بر شعر خاقانی به همین مقدار پایان نمی پذیرد، برای مثال:

روح القدس خریطه کش او در آن طریق روح الامین جنیبه بر او در آن فضا

(همان: ۱۵)

روح القدس و روح الامین، هر دو به جبرئیل اشاره دارد. بِه الرُّوحِ الْأَمِينُ جبرئیل نازل

گردانید. (سوره شعراء، آیه ۱۹۳)

بنوشته هفت چرخ و رسیده به مستقیم بگذشته از مسافت و رفته به منتها

(همان: ۱۵)

در این بیت خاقانی بر آن است که پیامبر، از ارجمندی هفت چرخ را در نور دیده و به

گستره ای رسیده که لامکانش می خوانند. در حقیقت حضرت رسول^(ص) به خداوند راه

برده است.

زوبازمانده غاشیه دارش، میان راه سلطان دهر گفته که: ای خواجه! تا کجا؟!

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۵)

غایشه دار در این بیت جبرئیل است. در مرصاد/العباد آمده است:

«جبرئیل و میکائیل سپید بازان شکارگاه ملکوت بودند. صید مرغان تقدیس و تنزیه

کردندی که: وَ نَحْنُ فِيهَا نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ، (و حال آنکه ما خود تو را تسبیح

و تقدیس می کنیم.) چون کار شکار به صفات جمال و جلال صمدیت رسید پر و بال فرو

گذاشتند و دست از صید و صیادی برداشتند که: لَوْ دَتُّوتْ أَنْمَلَةَ لِأَحْتَرَقْتَ» (رازی، ۱۳۵۲: ۱۳۸).

آورده روزنامه دولت، در آستین مهرش نهاده سوره «والنجم إذا هوی»

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى (قسم به ستاره «ثریای نبوت» چون فرود آید.) نخستین آیه از سوره

نجم است که خاقانی آن را، چونان نام این سوره، در بیت آورده است. پیامبر^(ص) روزنامه

دولت (روزنامه سعادت و کامگاری) را در آستین از معراج به همراه آورده است؛ و از سوره

نجم که داستان معراج در آن بیان شده است، بر آن مهر نهاده و آن را استوار گردانیده است.

و سرانجام در بیت زیر خاقانی اشاره می کند که پیامبر^(ص) با بازگشت به زمین چهار

یار خویش (ابوبکر، عمر، عثمان و حضرت علی^(ع)) را از آنچه دیده آگاه ساخته است.

داده قرار هفت زمین را به بازگشت کرده خیر چهار امین را زماجرا
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۶)

دشمنان حضرت رسول (ص)

ابولهب: «در میان مخالفان سرسخت حضرت رسول (ص)، ابولهب موقعیت خاصی دارد. او از طایفه بنی‌هاشم و عم رسول اکرم (ص) بود. معلوم نیست عدوات خارج از حد او به حضرت رسول از کجا سرچشمه می‌گرفت. این عداوت و آزاری که او به حضرت رسول می‌کرد به درجه‌ای بود که سوره‌ای از قرآن در مذمت او نازل شده و نام او به صراحت در آن ذکر شد؛ در صورتی که در قرآن نام اشخاص کمتر ذکر شده است» (زریاب، ۱۳۷۰: ۱۴۲).
کنیت ابولهب را مسلمانان به او داده‌اند و نام وی عبدالعزی بن عبدالمطلب بود. البته سبب دشمنی او را زنی ام‌جمیل هم دانسته‌اند. وفات ابولهب را سال هشتم هجری نوشته‌اند. در قرآن درباره او و همسرش آمده است: تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ، بریده باد دو دست ابولهب، وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ، و همسرش در حالی که هیزم کش است (سوره مسد، آیات ۱ و ۴).

ابوجهل: به معنی صاحب نادانی، لقبی است که مسلمانان نخستین به عمرو بن هشام بن مغیره داده‌اند. «این لقب طنزآمیز در برابر کنیه اصلی او ابوالحکم بوده است. ابوجهل از قبیله بنی مخزوم بود که به هنگام ظهور حضرت رسول (ص) از طوایف قدرتمند و توانگر قریش بودند» (زریاب، ۱۳۷۰: ۱۲۹).
خاقانی در مواردی به کینه توزی ابولهب و ابوجهل نسبت به حضرت رسول (ص) اشاره دارد، از جمله:

دراز نیست: نه منفق محمد است به نام؟

کسی که خصم محمد بود، نه بولهب است؟

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۷۸۷)

از تاختن عدو به دیارش چه بد کند؟

یا بولهب چه وهن به طاها برافکند؟

(همان: ۱۹۸)

کید حسود بد نسب با چون تو شاهی دین طلب

خاری است جفت بولهب، در راه طاها ریخته

(دیوان، ص ۵۲۵)

از مصاف بولهب فعلان نپیچانم عنان

چون رکاب مصطفی شد مأمن و ملجای من

(همان: ۴۸۱)

در بیت زیر از نرم خوبی و مدارای پیامبر با ابوجهل، که آزارهای وی را با بزرگواری و شکیبایی تحمل می‌کردند سخن گفته است.

سرشان ببر به خلق چو شکر، چو مصطفی

کافکند زیر پای ابوجهل، طیلسان

(همان: ۴۳۹)

و سرانجام در این بیت بولهب را نفس و طریق مصطفی را راه عشق دانسته است:

به ترک نفس‌گوی، ار خاصه عشقی که زشت آید

رفیق بولهب بودن، طریق مصطفا رفتن

(دیوان: ۷۲۲)

ختم رسالت و برتری حضرت نسبت به سایر انبیا

«اهل ایمان بر موجب شهادت الهی و دلالت معجزات نامتناهی ایمان آوردند به رسالت محمد - علیه‌الصلوة و السلام - و بر مقتضای نصّ کلام مجید اعتقاد کردند که جمله ادیان و ملل به ظهور دین او منسوخ شد و حکم سایر کتب منزله به وجود قرآن که بدو منزل گشت زایل و باطل گشت و کمال نبوت و رسالت او مهر زوال و انقطاع بر در نبوت و رسالت نهاد» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۴۴). خاقانی در این ابیات به پایان رسالت با ظهور حضرت ختمی مرتبت^(ص) می‌پردازد و اشاره می‌کند که آن حضرت در عین آنکه خاتم الانبیاست لیکن پیش‌رو آنها نیز هست.

احمد مرسل که هست پیش رو انبیا بود پی انبیا دولت او را مدار

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۴۹)

او خاتم انبیاست، لیکن آمد پس انبیا به کیهان

(همان: ۴۵۸)

اگر ز بعد همه در وجودش آوردند قدوم آخر او بر کمال اوست گوا

(همان: ۲۶)

عشق به پیامبر^(ص) جنبه‌ای اساسی از حیات دینی خاقانی را تشکیل می‌دهد. او مانند

همه مسلمانان در عین عشق به پیامبر^(ص) و احترام نسبت به او، به پیامبران دیگر نیز

احترام می‌گزارد. خاقانی پیامبر^(ص) را دوست دارد و به عنوان کامل‌ترین آفریده خداوند ستایش می‌کند و همچنین او را استمرار سلسله دراز پیامبرانی می‌داند که پیوندی درونی با آنها دارد. خاقانی از پیامبران پیش از رسول خدا^(ص) و به خصوص آنهایی که نامشان در قرآن کریم آمده است با احترام یاد می‌کند. ولی خاتم پیامبران را برتر از همه و مقام و منزلت پیامبران پیشین را پایین‌تر از مقام رسول خدا می‌داند.

هم موسی از دلالت او گشته مصطع هم آدم از شفاعت او گشته مجتبا

(همان: ۱۱۴)

کآنجا که محمد اندر آمد دعوت نرسد پیمبران را

(همان: ۵۰)

بهینه سورت او بود و انبیاء ابجد مهینه معنی او بود و اصفیا اسما

(همان: ۲۶)

او مالک الرقاب دو گیتی و بردرش در کهتری، مشجره آورده انبیا

(همان: ۱۳)

احادیث حضرت رسول^(ص) در کلام خاقانی

خاقانی در شمار شاعران معدودی است که از قرآن و حدیث و مضامین آن دو به اقسام گوناگون بهره‌برداری کرده است. با توجه به اشعار خاقانی به روشنی برمی‌آید که خاقانی با هر آنچه بوی بدعت از آن به مشام برسد شدیداً مخالف است.

«خاقانی فقیه و مفسر و مورخ و طبیب و حکیم و منجم و صوفی و عارف نیست. او دانشمند دینی نیست. اما آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و قصص انبیا بر یک یک ابیات قصاید او سایه‌ای موقرانه انداخته‌اند و گهگاه چنان در ابیات مستحیل شده‌اند که تشخیص آنها برای صاحب‌نظران معارف اسلامی نیز نیک سخت و دشوار است» (ماهیار، ۱۳۸۲: ۱۲).

هم امارت هم زبان دارم کلید گنج عرش

وین دو دعوی را دلیل است از حدیث مصطفی

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۳)

که اشاره به دو حدیث «أَلشُّعْرَاءُ أَمْرَاءُ الْكَلَامِ» شاعران امیران سخن‌اند و «إِنَّ اللَّهَ كُنُوزًا تَحْتَ الْعَرْشِ مَفَاتِيحُهَا أَلْسِنَةُ الشُّعْرَاءِ» راستی را که خداوند را زیر عرش گنج‌هاست که کلید آنها زبان سخنوران است (کزازی، ۱۳۸۰: ۴۷) که غالباً شاعران بدان تمتک

می‌جویند. حکیم نظامی در مخزن/الاسرار می‌گوید:

شعر برآرد به امیریت نام کالشعراء الامراء الکلام

(نظامی ۱۳۶۳: ۸۴)

یقین من تو شناسی ز شک مختصران که علم توست شناسای «ربنا ارنا»
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۱)

که «رَبَّنَا ارِنَا» بخشی از دعایی است که به پیامبر اسلام (ص) نسبت داده شده:
«اللَّهُمَّ ارِنَا الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ» بار خدایا! هر چیز را چنان که هست به ما بنمای
(فروزانفر، ۱۳۷۰: ۴۵)

در دل مدار نقش امانی که شرط نیست بتخانه ساختن ز نظر گاه پادشاه
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۲)

که اشارتی است به این سخن پیامبر (ص):
«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ» همانا
خداوند به ظاهر و اموال شما نگاه نمی‌کند، بلکه به باطن و اعمال شما نگاه می‌کند
(فروزانفر، ۱۳۷۰: ۵۹).

و یا:

در این مقام، کسی کو چو مار شد دو زبان چو ماهی است بریده زبان، در آن مأوا
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۹)

اندیشه خاقانی در این بیت سخنی از پیامبر (ص) را یادآوری می‌کند که:
«الْمُسْلِمُ مَنْ سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ» مسلمان آن است که از دست و زبان
وی به سلامت باشند (ابن‌القضاعي، ۱۳۴۳: ۸۷).

«سحر است، از بیان» من ساحرم کاندرا اعجاز سخن، سحر از بیان آورده‌ام
(دیوان: ۳۴۵)

این بیت هم این گفته پیامبر (ص) را یادآور می‌شود که:
«إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا» (همانا برخی از سخن است که سحر و جادو است)
(فروزانفر، ۱۳۷۰: ۹۹)

در این بیت نیز کلامی از رسول اعظم (ص) را فرا یاد می‌آورد:
زبده دور عالمی زان، چو نبی و مرتضی بحر عقول را دری، شهر علوم را، دری
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۵۹۳)

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأَيْهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ» (من شهر علم هستم و علی درگاه آن شهر پس هر کس که طالب آن علم است از در آید) (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۳۷)
به مهر خاتم دل، در اصابع الرحمن به مهر خاتم وحی، از مطالع الاعراب
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۷۵)

در این بیت تلمیحی به سخنی از پیامبر^(ص) بیان شده است:
قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ الْأَصْبَعِينَ مِنَ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ يُقَلِّبُهَا كَيْفَ يَشَاءُ (دل مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداست، به هر گونه‌ای که بخواهد آن را می‌گرداند) (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۶)

مدح رسول خدا^(ص) در شعر خاقانی

عشق به رسول خدا^(ص) عجین دل و انیس اندیشه خاقانی است. در اندیشه جست و جوگر خاقانی، پیامبر اعظم^(ص) مختار خدا، چرخ، ارواح و حواس است و به همین دلیل از وجودش منت بی‌منت‌ها گرفته است. مدح و ستایش رسول خدا^(ص) برای خاقانی منشور ملک جاودان است.

بلکه در مدح رسول الله به توقیع رضاش برجهان، منشور ملک جاودان آورده‌ام
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۴۵)

خاطر خاقانی مداح مصطفی است و خود را نایب حستان مصطفی می‌داند.
خاقانی که نایب حستان مصطفاست مداح بارگاه تو، حیدر نکوتر است
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۰۳)

خاقانی از وجود مبارک حضرت با صفاتی چون گوهر دریای کاف و نون، رسول کاینات، شفیع خلق، جمال جوهر آدم، کمال گوهر هاشم، شاه بشر، قاسم رحمت، امی صادق کلام، شحنة چارم کتاب، خسرو هشتم بهشت، تاج رسل، چشمه حیات، آسمان سوار، صاحب خراج کون، بحردست صاحب فیض، شیر تنها رو شریعت، شیرغاب، مقدس جناب، سپید روی ازل، افصح العرب و یاد می‌کند.

به دلیل رعایت اختصار در کلام به چند مورد از مدح رسول خدا در اشعار خاقانی بسنده می‌کنیم:

زبان ثناگر درگاه مصطفی خوش‌تر که بارگیر سلیمان نکوتر است صبا
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۲۰)

شاهنشاهی است احمد مرسل که ساخت حق تاج ازل کلاهش و درع ابد قبا
(همان: ۳۱)

نطقش معلّمی که کند عقل را ادب خلقش مفرّحی که دهد روح را شفا
(همان: ۱۴)

پی ثنای محمد، برآر تیغ ضمیر که خاص بر قد او، بافتند درع سنا
(همان: ۲۶)

ای هست‌ها زهستی ذات تو عاریت خاقانی از عطای تو هست آیت ثنا
(همان: ۳۱)

قاسم رحمت، ابوالقاسم، رسول‌الله که هست

در ولای او، خدیو عقل و جان مولای من
(همان: ۴۸۱)

از خشکسال حادثه در مصطفی گریز کآنک به فتح باب ضمان کرد مصطفی
(همان: ۳۱)

گوهر دریای کاف و نون، محمد کز ثنانش گوهر اندر کلک و دریا در بنان آورده‌ام
(همان: ۳۴۵)

سرمه دیده ز خاک در احمد سازند تالقای ملک‌العرش - تعالی بینند
(همان: ۲۰۶)

عطسه او آدم است، عطسه آدم مسیح اینت خلف کز شرف، عطسه او بود باب
(هما: ۶۶)

«خاقانی مسیح را عطسه آدم دانسته است و آدم را عطسه پیامبر و از سر شگفتی و ستایش گفته است: خوشا به آن پسر برومند و برازنده که پدرزاده اوست؛ و آن چنان ارجمند و والاست که پدر را بدو می‌شناسند و باز می‌خوانند! خاقانی بارها عطسه را در این معنا به کار برده است» (کزازی، ۱۳۸۰: ۹۷).

غرور دهر و سرور جهان نخواست، از آنک نداشت از غم امت، به این و آن پروا
(همان: ۲۱)

خاک بالین رسول‌الله همه حرز شفاست حرز شافی، بهر جان ناتوان آورده‌ام
(همان: ۳۴۵)

بر آستان کعبه، مصفا کنم ضمیر زو، نعت مصطفای مزگا برآورم
(همان: ۳۷۹)

ذاتش مراد عالم و او عالم کرم
شرعش مدار قبله و او قبله ثنا
(همان: ۱۴)

چون مصطفی نیابی، چه معرفت چه جهل

چون زال زر نبینی، چه سیستان چه بست
(همان: ۱۱۲۷)

بنمود صبح صادق دین محمدی
هین! در تناش باش، چو خورشید، صد زبان
(همان: ۴۳۴)

هم نعت حضرت نبوی! کان نکوتر است
کاین لعل هم به طوق و به گرز در آورم
(همان: ۳۸۶)

خاقانی با تعبیرات، تشبیهات و توصیفات گوناگون به مدح حضرت رسول^(ص) می‌پردازد که بیان همه آنها در این مقال ممکن نیست. او از غوغا و عزلت دنیا به درگاه رسول‌الله پناه می‌برد و گله می‌کند که:

چون مراد در نعت چون او بی رود چندین سخن

از جهان بر چون منی تا کی رود چندین جفا؟!

(همان: ۹)

سیمای خاندان حضرت رسول^(ص) در شعر خاقانی

خاقانی در مذهب بر طریقه تسنن و پیرو شافعیه بوده است و این معنی از اشعارش بر می‌آید. «در زمینه مواضع اعتقادی خاقانی، توجه آشکار او به برخی از مقدسات، به ویژه با ملاحظه مذهب شاعر (تسنن) نظرگیر است. خاقانی از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام همواره با احترام و ارادت یاد می‌کند و در مقام تشبیه ممدوحان خود را «علی رزم» و «علی همت» می‌خواند و با مباحثات از آن حضرت با عناوینی چون «شاه زنبوران» و «امیر النحل» سخن می‌گوید.

علاوه بر این به ثامن الأئمه، علی بن موسی الرضا^(ع) نیز احساسات پاک و عواطف بی‌شایبه‌ای ابراز می‌دارد و یکی از آرزوهای او در سفر به خراسان زیارت «روضه پاک رضا»ست.

همچنین از واقعه کربلا با تأثر یاد و به مظلومیت سیدالشهداء و «نااهلی» شمر و یزید اشاره می‌کند که همه اینها از خلوص اعتقاد او نسبت به مقدسات شیعیان حکایت دارد» (معدن کن، ۱۳۷۵: ۶۸ - ۶۷).

| | |
|--|--|
| تا آل مصطفی را زایزد درود باشد | بر تو درود بادا، از مصطفی و آتش (خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۱۳) |
| در علمش، میر نحل نیزه کشیده چو نخل | غرقه صد نیزه خون اهل طعان و ضراب (همان: ۶۷) |
| مصطفی عزم و علی رزمی که هست | ذوالفقارش پاسبان مملکت (همان: ۶۴۵) |
| علوی دوست باشد خاقانی | کز عشیرت، علی است فاضل تر |
| هر که بد بینی از نژاد علی | نیکتر دان زخلق و عادل تر |
| بدشان نیک تر ز مردم دان | نیکشان از فرشته کامل تر (همان: ۱۱۸۳) |
| تو علی همتی و عالی تو | زیوری جز علو نمی دارد (همان: ۱۱۴۵) |
| من خاک خاک او که ز تبریز کوفه ساخت | خاکی است کاندرا او اسدالله کند کنام (همان: ۳۳۶) |
| در اشاره به واقعه کربلا سروده است: | |
| من حسین وقت و ناهلان یزید و شمر من | روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا (همان: ۱۰) |
| و در قصیده‌ای که اظهار شوق به آستان بوسی علی بن موسی الرضا ^(ع) و در اشتیاق خراسان بیان کرده سروده است: | |
| به خراسان شوم، انشاءالله | به خراسان شوم، انشاءالله |
| بر سر روضه معصوم رضا | بر سر روضه معصوم رضا |
| گرد آن روضه، چو پروانه شمع | مست جولان شوم، انشاءالله (همان: ۵۱۲) |
| ستایش کعبه و مدح پیامبر اکرم ^(ص) در دیوان خاقانی جایگاه خاصی دارد و در این زمینه قصاید غرا و عالی سروده است. خاقانی در یک قطعه که «رویای هشت نه صدیق» است از التفات رسول اکرم ^(ص) به خویش خبر داده است و این توجه را حجت خویش در برابر قومی می‌داند که «خستن او را صواب دیدستند» | |
| اندرین هفته، هشت نه صدیق | مصطفی را به خواب دیدستند |

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| روی آن بحر دست صاحب فیض | بحروش، بی نقاب دیدستند |
| کآمد و التفات کرد به من | ز آن، مرا جاه و آب دیدستند |
| شیر تنها رو شریعت را | باسگی در خطاب دیدستند |
| سگ بیدار کهف را در خواب | همبر شیرغاب دیدستند |
| مختلف خوابهاست کاین طبقات | ز آن مقدس جناب دیدستند |
| قومی از آب دست او که چکید | برعذارم، گلاب دیدستند... |
| دیدن مصطفاست حجت من | کاین دلیل ثواب دیدستند |
| این مرا مرهم است، اگر قومی | خستن من صواب دیدستند |
| آبم اینجا برفت، شادم از آنک | کارم آنجا به آب دیدستند |
| پس به آخر، مرا دعا گفתי | آن دعا مستجاب دیدستند |
| نعت او حرز جان خاقانی است | کز جهانش اجتناب دیدستند |
| چه عجب گر زسوره «والتین» | ورد جان غراب دیدستند؟ |

(همان: ۱۱۶۵ تا ۱۱۶۷)

نتیجه‌گیری

خاقانی شروانی به دلیل ارادت خاص به حضرت رسول اکرم^(ص) از زندگی و سیرت و کلام آن حضرت در شعر خود استفاده فراوان نموده و با نعت و توصیف آن حضرت شعر خویش را متبرک ساخته است. بعضی از مضامینی که با توجه به زندگی آن حضرت در شعر خاقانی جلوه‌ای ویژه یافته است عبارت‌اند از:

ولادت حضرت رسول، حادثه عام‌الفیل، حکایت بحیرای راهب، دعوت سران ممالک به دین اسلام، معراج آن حضرت، مخالفان و دشمنان پیامبر، ختم رسالت و برتری آن حضرت نسبت به سایر انبیاء، احادیث گرانبهای آن حضرت در موضوعات مختلف، خاندان و آل آن حضرت، مدح و نعت حضرت و بیان منزلت و مقام والای ایشان و رؤیای صدیقان در خصوص ارتباط خاقانی و رسول خدا^(ص).

علاوه بر ابیات فراوانی که خاقانی در توصیف و نعت آن حضرت سروده است، بیشترین ابیات درباره معراج رسول اکرم^(ص) است. و بر روی ویژگی‌های برتر آن حضرت چون خلق خوش و نیکوی آن حضرت، شفاعت ایشان در رستخیز و غم امت داشتن و رحمت بودن آن حضرت برای عالمیان تأکید شده است.

منابع

قرآن کریم

- ابن القضاعی، ابوالحسن علی بن احمد (۱۳۴۳) ترک الاطناب فی شرح الشهاب، به اهتمام محمد شیروانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ابوعلی سینا (۱۳۶۶) معراج‌نامه؛ به تصحیح نجیب مایل هروی، چ ۲، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- اردلان جوان، سیدعلی (۱۳۶۷) تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، چ ۱، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- آیتی، محمد ابراهیم (۱۳۶۶) تاریخ پیامبر اسلام، چ ۴، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۹) داستان پیامبران در کلیات شمس، چ ۲، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۲۵۳۷) مثنوی تحفه‌العراقین، به اهتمام یحیی قریب، چ ۲، تهران، انتشارات کتاب‌های جیبی.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۷۵) دیوان خاقانی شروانی، به اهتمام میرجلال‌الدین کزازی، چ ۱، نشر مرکز، تهران.
- دامادی، سید محمد (۱۳۶۹) شرح بر ترکیب بند جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی در ستایش پیامبر، چ ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- رازی، نجم‌الدین (۱۳۵۲) مرصادالعباد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- زریاب، عباس (۱۳۷۰) سیره رسول‌الله، چ ۱، تهران، سروش.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸) دیدار با کعبه جان، چ ۱، سخن، تهران.
- سجادی، سید ضیاء‌الدین (۱۳۷۴) فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی، چ ۱، زوار، تهران.
- شعار، جعفر (۱۳۷۱) گزیده اشعار کسایی مروزی، چ ۴، تهران، انتشارات بنیاد.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۹) تاریخ ادبیات در ایران، چ ۳، ج ۲، تهران، انتشارات کتابفروشی ابن‌سینا.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۰) احادیث مثنوی، چ ۵، تهران، امیرکبیر.

کاشانی، عزالدین (۱۳۸۱) مصباح الهدایه، تصحیح جلال الدین همایی، چ ۶، تهران، نشر هما.

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۴) رخسار صبح، چ ۳، تهران، نشر کتاب‌ماد.
کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۰) گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، چ ۲، نشر مرکز، تهران.
مؤید شیرازی، جعفر (۱۳۷۲) شعر خاقانی؛ گزیده اشعار با تصحیح و توضیح، چ ۱، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز.

ماهیار، عباس (۱۳۸۲) شرح مشکلات خاقانی، دفتر دوم، چ ۲، کرج، جام‌گل.
مستوفی، حمدالله (۱۳۳۹) تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.

معدن‌کن، معصومه (۱۳۷۵) نگاهی به دنیای خاقانی، چ ۱، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

نظامی، الیاس (۱۳۶۳) مخزن‌الاسرار، به تصحیح بهروز ثروتیان، ج ۱، انتشارات توس.